

جناب قاسط و کرش پسران زهیر تغلبی سلام الله علیهما

پس قاسط و کرش بن زهیر ازده عتقا	پویان بروه شاه پرستی و اطاعت
هر یک بسرا مالک اقلیم شفاعت	در سلسله تغلبی از علم و شجاعت
ان پی طریق امد و این میر جماعت	در مدحشان ساز بیک رشته فنا عتقا

باقیت ولیکن سر این رشته بدو

جناب کافان بن عتیق سلام الله علیه

از سلسله شاه پرستان زمانه	خود زاده از زاده عتیق است کنانه
در شاه پرستی زبیر کان زمانه	در کشور هستی زامیران یکانه
هر قصه پاکان و اشرافسانه	در پای کرامات و رانیت کرانه

کز بحر الهی بود این کوه تابان

جناب شریح بن عبد الله سلام الله علیه

فرزانه شریح از جهت شاه پرستی	از ملک عدم تا خند ز می کشور هستی
در طاعت یزدان چه به از شاه پرستی	باقه که درین ره نرسد غفلت وستی
باید ز ره چابکی و از در چستی	په بود ره شاه پرستی بدرستی

شادانکه بودم قدم شاه پرستان

جناب ابی عثمان سلام الله علیه

در جان ابی عمار از آتش مستی	زد نمره همی فایره شاه پرستی
افروخت چنان در دل جان آتش	تا سوخت و را فاش و زهان خورنی
رو برده بقرآن و بچالاکی چستی	په بوده ره شاه پرستی بدرستی

جز شاه پرستی چه بود معنی قرآن

شهید

شهید

شهید

شهید

شهید

جناب یحیی بن سلیمان مرزخی سلام الله علیه

شہید ۷۱

چو کسیر خورشید و غضبناک شمشاد
وز خیل عدو ساسران خود بدو شست
یحیی صفت اندر سر پیمان شربست

یحیی بن سلیمان مرزخی نیز در اندشت
کن وی هر را زهره بچون جگر اغشت
هر چار تن ارضت او کشت همی هست

وی عاشق عهد است خدا شاهد نما

جناب حبیب و عمر بن صدیقه رضی الله عنہما

شہید ۷۲

باشی رضیعی کہ بود عمر و نکو کار
اندر وہ سلطان ہد کسرا و احرام
چون ناطقہ عاجز بود از مد این چار

فرزند حبیب از دی قاسم کتر اسر
وز نسل دو مالک ہو و سیف غلدار
سزادہ بر شاہ پرستان سزادہ وار

بر خوان ز بی منزلت و رتبه اینان

شہید ۷۳

شہید ۷۴

شہید ۷۵

جناب عمر بن عبد الله جندی سلام الله علیه

شہید ۷۶

بگذشته و بگذشته سر جندی از ما
ما شاہ پرستان ہر جا آمدہ ہمراہ
در روز و غایت النصر من الله

از کوہ عبد الله عمر و از نظر شاہ
در راہ خدا از نظر لطف شہنشاہ
در خدمت سلطان بسرا واقف کما

کز خدمت سلطان رسد شرف بزرگ

جناب زید بن مظاہر الاسدی سلام الله علیه

شہید ۷۷

شیر اسد سلسلہ زید بن مظاہر
وز چہرہ او فرخندانی شدہ باہر
باذن شہ باطن سلطان مظاہر

در سلسلہ شاہ پرستان شدہ ظاہر
کز جملہ او نصر الہی شدہ ظاہر
در عرصہ میدان لقبش غالب قاہر

جان داد و شد از فیض انوار مظاہر جانان

جناب عمر بن حنظل انحصری سلام الله علیه

در سلسله خضر میان علمت رب	با حضرت عمر است بهین زاده جنده
کاودیده مستیب را از دید مستیب	در مرتبه از شاه پرستان مجرب
چون زهری گفت به روز و به شب	جز شاه پرستی نبود ملت و مذہب

خوش آنکه چنین فهم کند معنی ایمان

جناب عمر بن عبد الله صیدک سلام الله علیه

هم گوهر عبد الله بستوده عمر بود	کز دوده صیداوی پاکیزه کهر بود
شهرابوی از عین عنایات نظر بود	خود مردمک دیده اقبال و نافر بود
شاخ شجر دین را فرخنده مثر بود	در بیعت آن ده تن او بیخ شجر بود

کامد ز خدا پیک بشارت بر ایشان

جناب عامر بن مسلم سلام الله علیه

مولای دو عالم زنده نوازی	فرمود ابا عامر بن مسلم غازی
کای میر عراق نسب ایشیر حجازی	ما سر خدا ایم و تو خود محرم رازی
سودا که شهادت ترا سر مایه بسازد	نزد آنکه سر فخر بگردون بفرازی

اینست سر کاورد اندر ده سلطان

جناب یزید بن حصین الهدی سلام الله علیه

اهلایزید بن حصین الهدی	المشرفی القاری میر همه دانی
بی گفته سبحانی ما اعظم شانی	روشن بود از چهره اش اینرا از نهانی
جان داده و جایافتد این عاشق جان	در مرتبه شاه پرستان عیانی

در عشق تعالی الله ازین منزلت شان

عاطفت
یعنی مهرانی
لصفا
شہید
مجترب
یعنی ارموده

شہید

غازی
یعنی معاهده
درم خون
دین
شہید
فراختن
یعنی اندر خون

شہید

جناب عبد الرحمن بن عبد الله (سلا م الله عليه)

باشد چو غلامی بدو عبد الرحمن	عبد الله الحری بدو عبد الرحمن
زمین فرخداشی بسر عبد الرحمن	تا حشر بنامزد بسر عبد الرحمن
ای دل چو پرتی به پیر عبد الرحمن	مارا بوسانی بپیر عبد الرحمن

خوش آنکه بود هم سفر عبد الرحمن

جناب عبد الرحمن بن عمیر الکلبی (سلا م الله علیه)

ذم لایه نماید بدو عبد الرحمن	شیراوشن کلبی بدو عبد الرحمن
زمین شاه پرستی بسر عبد الرحمن	جز شه نپرستد بسر عبد الرحمن
جیریل نپرد بپیر عبد الرحمن	جز حق ننشیند بپیر عبد الرحمن

جز شه نبود در نظر عبد الرحمن

جناب زهیر بن عمیر الانصاری (سلا م الله علیه)

سر حلقه انصار زهیر بن عمیر است	کا و قاتل اشرار و نماینده خیر است
در شاه پرستی زرفیقاً بریور است	کوئی که هانا پسر پاک خضیر است
تیغش که در فرقعد و انحریر است	اول که در زهره بدخواه زهیر است

اندم که برد سر زتن دشمن سلطان

جناب انزل بن کامل الاسدی (سلا م الله علیه)

شیر اسد پیشه انس زاده کاهل	دانا ای خرد پیشه خداوند قباقل
در بیعت سلطان بحق حجت کامل	سزاده و سزاقته از بیعت جاهل
جز عشق و دواعلم انکاشته افل	جز وجه خدا در نظرش عاقل و غافل

وجهت همی خواند در وجهت سلطان

سهمید

و در کلام
یعنی تعلق و
چو پرتی به پیر
شیراوشن کلبی

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

سهمید
باید بیاید
یعنی مسرت
بالم

<p>قاسم بن علام حضرت علامه و شیخ الاسلام و ظاهر غلام و فرزند خردسال از مدینه</p>	
<p>قارب که زانصار موالی از کتر</p>	<p>ازاده و با بخت سعید است بر این</p>
<p>ظاهر بصف عمر و خراعی در بغداد</p>	<p>سال بد و خواجه کالی ماه با فتر</p>
<p>هر چنانچه شاه پرستی شده یکسو</p>	<p>بی شاه پرستی نه روی دیده نه رهبر</p>
<p>پاشاه پرستی شده خود هادی رهدان</p>	
<p>جناب زهیر بن سلیمان بن محمد بن جعفر بن عجلان الانصار سلام الله علیهم</p>	
<p>همای زهیر بن سلیم است نهانی</p>	<p>تاریهین شاه پرست هدانی</p>
<p>در عشق فنا ساختن این پیکر فانی</p>	<p>در کسوت باقی شده زان پیکر ثانی</p>
<p>هستند بسی شاه پرستان بنهانی</p>	<p>لیکن بود از شاه پرستان عیبانی</p>
<p>ازاده نعم آنکه بود زاده عجلان</p>	
<p>جناب عمار بن حنابلین شرح الطائی و حنابلین حار سلام الله علیهم</p>	
<p>از کوه حسان شرح انیل طائی</p>	<p>عمار بود در صف عشاق فدائی</p>
<p>فرموده خدا مدحت این فارس طائی</p>	<p>از است که بزدان کند شرح مدح طائی</p>
<p>بستوده کهرامند از شاه ستائی</p>	<p>چون وی بود از شاه پرستان خدائی</p>
<p>از کوه حارث یل باطنه حیان</p>	
<p>جناب عمر بن ابی مناع جعفری سلام الله علیه</p>	
<p>عمر بن مناع جعفری از در طاعت</p>	<p>پهلو دره شاه پرستی با طاعت</p>
<p>بر خال کف پای شمشیر و خراعت</p>	<p>یعنی که بود بر سر و تاج شفاعت</p>
<p>در پیش حق و پادشاه ملک قناعت</p>	<p>این عیسی جان آمد هر ناک جماعت</p>
<p>کلهون کفن و کشته و در خون شده غلطاً</p>	

شهادت ۸۶
شهادت ۸۷
شهادت ۸۸
شهادت ۸۹
شهادت ۹۰
شهادت ۹۱
شهادت ۹۲
شهادت ۹۳
شهادت ۹۴
شهادت ۹۵
شهادت ۹۶
شهادت ۹۷
شهادت ۹۸
شهادت ۹۹
شهادت ۱۰۰

جناب هاشم بن عبدالمطلب مرقا سلاما علیه	
بشنو سخن از مرتبه و حشمت هاشم	در یاسن برمی قطره از همت هاشم
غرقند بزرگان همه در نیت هاشم	در شاه پرستی همه از خدمت هاشم
ماداهله فضی سدا از حجت هاشم	دانند که بجز بار خدا قیمت هاشم
کز امر من آمد کهری جفت سلیمان	
گفتار حشمت جلال آن بزرگوار سلاما علیه	
تعظیم کن از حشمت این هاشم مرقا	آن هاشم مرقا نکو فرنگو خا
کاندردو ال است ورا چهره بخون ال	زین کرد تهمت بپس طعن ز نزال
پویان بر کاش چو ملک نصرت و اقبال	بسیاری که طوبی لک ازین حشمت اجلا
بر کوی بنامینم ازین مرتبه روشن	
جناب فضل بن علی بن ابی طالب صواتا لله علیه	
فضل بن علی در نظر فضل خداوند	بر لشکر دشمن چو پدربو ظفر مند
بر بود سراز کفر با فرخدا و مند	آن فرسلیان ز تن اهرمنی چند
بر سوخت تهمت ز پچشم بد اسپند	خون کوبید کن از ماتم آن نخل برو مند
کز پای در آورد وراثت دوسران	
جناب حجاج بن یوسف مؤذن انحصار صواتا علیه	
حجاج مؤذن که ابا خاطر اگام	می بود ملک را چو ملک واقف در گام
در بان سر بود زهی مرتبه و جاه	اهنگ غرا کرد پس زادن شه نشاه
این هادی ره تاخت بران زمره گمراه	تا کشت قرین با شهدا اشهدا بالله
کاین ره شاه پرستی بود اینسان	

حشمت
یعنی جلال و قدر
بزرگو
شعور
شهید
کهر
معروف و در این
یعنی در حق و شرف
آمد
مرقا
لقب جناب است
یعنی حجت و پادشاه
ال
اول یعنی اول
بیت و در
سج
شهید
کفر
یعنی پارتش عد
بد و جزای کار
زشت
اهرم
یعنی دیو
فعل
یعنی مفید
شهید

مطبوعه جدید کتوالاخصاص علم لغوامن در اکیر و غیره

جنازه لال بن نافع من هلال بجلی سلام علیہ

بد و بجلی نکه هلال آمدن نامش	در حسن کمین بنده ستر ماه تماش
بر جایی بود چاکر و بهرام غلامش	هر شوم بد اختر که ز خوشید حساب
شد سوخته در نار غضب کشت قماش	کانکس خدا ساخته مغضوب امامش

لوز زرقا اثن او اثن شیران

در زمین و زخم شدن ان بزیر کوه اسلام علیہ

هر تیر که ان شیر عزم داشت برکش	افکند بران زمره و باه چو ارش
پس دست بشمشیر بلی بر چو اثن	افتاد بران خار و خس عاصی و کش
تا بر سر شاه چهره بخون کرد منقش	خوش انکه شاه پرستی سپرد خوش

اینست ره امر و دهی دل رهدان

از پای بر آمدن و دستگیر شدن ان بزیر کوه

پس مهر فرون بود پدید غمبارش	شد بد رفک بنده فرخنده هلالش
از شاه پرستی بود این فر و جلالش	نان و نمک شاه جهان باد هلالش
بشکت ز تیرستم آخر پر و بالش	بستند بزنجیر جفا ان برو بالش

از پای نکند ند جوان رستم رستان

بر در سبب استقامت پناه انجنار انبیر و شهنشاه

ان کبج سعادت ترا اشرار ستمگر	بردند بنزد پسر سعد بد اختر
بر بسته بزنجیر جفا عاجز و مضطر	کز سلسله هر کوزینود عار و غضنفر
انگاه سر پاک ویران ستمگر	با خنجر بیدار جدا کرد ز پیکر

خوش انکه چو او سر هدا اندر سلطان

شهادت

شهادت یافتن جناب ابراهیم بن حکیم بن سلام الله علیه	
فرخنده بواهم که فرزند حصین است جشید زمان باشد و خوشبخت زمین کاشته بخون در شاهنشاهی نیست	بر پنج شهادت تو زهره چین است زنی که در کفر و شرافت تراز اینست در شاه پرستی چو در رسم چین است
عاقلمشوا ز رسم و رسم شاه پرستان	
جناب علی بن مظاہر الاسد سلام الله علیه	
در خدمت درگاه شاه باطن و ظاهر کایات بزرگی ز رخسار آمد ظاهر بوسید زمین نزد شاه کل مظاهر	همتای جدی است علی بن مظاہر و ز چهره او نور خدائی شده باهر و ز فرشته آمد بخسان غالب باهر
بر یکدگر افکند بسی بیکر بیجان	
جناب معلی بن معالی الغفار سلام الله علیه	
فرخنده معالی که بود پسر معالی پیغام سرش آمدش ز عالم بالا مقبول خداوند تقدس و تعالی	بارتبه عالی بود همت اعلی کای در کوانایرو ای کوهر والا فرد از تو خوشنود حق از کرده حالا
عالیست تو در دو جهان مترت نشان	
جناب طرمح بن عبد بن حاتم الطائی سلام الله علیه	
با اذن حق و واسطه فیض و عالم مگفت که در راه خدا جان و سر که پاینده حرافی که بود زنده از انیم	جان داد طرمح عدک زاده حاتم یکدار که در خدمت در پارسد این نم باطن ز موی که در کف جم
در زنده باش چکر ضیغم غضبان	

شهادت

آیات جمع آیات و علامات

شهادت

باهر

یعنی ظاهر و آشکارا هویدا

پسر

یعنی پسر و زود ولد

شهادت

سرش یعنی فرشته و ملک

شهادت

جناب معانی بن حنظله غفاری سلام الله علیه

بن حنظله فرزند معنای غفاری	کاملی بود شمر تبه در حضرت باری
چون بوی خوش از بوی عود تماری	بر جست و میان بست بجان بازی و
بنمود پدیکار عدا و راه سپاری	چون زعد و شد از نیر در شب تاری

لب تشنه خوانید سوز و صبر رضوان

جناب جابر بن عمر غفاری سلام الله علیه

جابر پسر عروه ظفر مند غفاری	ببغود شد و برخواست پی نظر و بار
یکی گفت که دارم سرخو رشید سوار	چون ندم در قدم سایه باری
ای دلچو درین کوی سر جا سپاری	حشر تو بود با ملک میر غفاری

در روز جزا از کم مالک سبحان

جناب سوار بن عمیر الحممدانی سلام الله علیه

طوبی سوار بن عمیر الحممدانی	دانا دل فهمی و ادیب هر دانی
سزاده و در یافتی شد و جهانی	در عشق تعالی الله ازین عاشق جانی
و ز حرمت این محرم اسرار نهانی	کز مرتبه در شاه پرستان عیانی

فرموده اما مشرقم از دوده همدان

جناب سالار مولا عامر بن مسلم سلام الله علیه

سالار مولا عامر بن مسلم غازی	می بود ولی داشت سر بنده خوانده
در خدمت اسلام دو مسلم غازی	در جمع حقیقت بود این زندنیازی
جز خدمت شاهش چه نیازی چه غازی	در یاب بسی نکتہ اگر محرم دانی

شه غیر کلام الله ناطق چه بود هان

شهادت

کتاب...

شهادت

باری

یعنی خان...

طوبی

یعنی...

شهادت

تعالی الله

یعنی...

شهادت

شهادت یافتن جناب مالک بن نویر رضی الله عنه

فرزند کوهی است بسوی مالک مسعود جان داد و هوی دیو رخ شاهد مقصود شد مالک مفتاح در جنت موعود	بمسود سلیمان که بود زاده داود کامراش شهادت هر او را شده مشهور بپیر مرغان بره خالق معبود
---	---

شهید

مملوک امام است بلو مالک دوران

جناب عبد الله مشهور بیتی رضی الله عنه

با بخت جوان آمد و شد با خود پیر ای مریز تو خوشتر از اثر ناله شبگیر بشتاب که وقت شهادت نشود پیر	فرزند یتیمی پسر پیر جوان شیر افکند من قن را در بوقه اکسیر ای قسوره کرسنه و عاشق چاکسیر
--	--

شهید

ای کرد شجاع الحق و ای ضیغم شجاعت

جناب حارث بن حارث انصاری رضی الله عنه

مرست شهادت شد از انساغری یاره چون شیر قوی پنجه در آن حله قتاد کای قوم رخا الحذر از تیغ جناده	بن حارث انصاری فرزند جناده مستانه بیکار عدوی نهاده ز تیغ و هوی گفت ابا فر و سعاده
--	---

شهید

کان تیر شه با بست و کله زنده شیطان

رجز خوانند جناب رضی الله عنه

کاندر بریزد آن بود شرف زیاد بر بستد لب از گفتن باز و بکشاره می گفت منم آخر عمر و بن جناده	شیر افکن انصاری و بن جناده چون شیر دل او بر بصف رزم ستاده بس تن کرد تیغش بر خال کفتاره
---	--

شهید

پیدا ز عرب چون ز عجم رستم درستان



جناب عبدالرحمن بن عوف سلام الله عليه

بن عروه فرزند و آن عبدالرحمن	فرکرد پس از فرصت شریف جامیدان
می گفت منم در جهان عاشق بزرگ	هم دشمن اهرمین همسر از سلیمان
باعهد خداوند جهان بر سر بیان	هین جان من خواسته حضرت جانان

کز حضرت جانان بستانم ریت جان

جناب عابین بن شیب شاکری جناب شوزب سلام الله علیه

پس عابس فرزند یل شاکری از جای	برجست و خنجر کشت پی شکر زهرین سکا
باشوزب ازاده همی گفت تو را رای	تا چیستی خدمت شاهنشهر یکای
فایده که ای میر من ای کرد صفای	در پای ملک سرهد این سر بی پاک

کا و خسر دینست بودی سر و سامان

تخصیص نمودن جناب عابین بن شوزب

گفتا که مرا نیز کان بر قوهین بود	بشتاب هلا خدمت شاهنشهر ما زود
کو فر شهادت بر شه قدر تو افزود	دیبای سعادت راهم تار می هم بود
و نه تو است خداوند نبی راضی و خشنو	عقل تو در این کاره بادیر پی بود

باعشق رخ کعبه خوشا خار مغیلان

ادراک آن بزرگواران شرف حضور حجت خدا در آن

بعد از شرف قرب شهنشاه انامش	مقرون بجوابه آمد فرزند سلامش
چون بود زحق باده توفیق بجامش	در شاه پرستی بنکر فرمد امش
مقبول شه و ساغر مال بکامش	مقتول شه و سکه اقبال بنامش

شد زنده کز و نام نکو ماند بدوران

شکریه

شکریه

شکریه

کرد جناب عابین مو اتبار از چار چار خود شتر را	
بیرد شهادت دل این بنده اگه کر چاره دفع مستم فرقه کمره بایست کرا زجان گذر اشهد بالله	امر کسی نامه محبوب ترا ز شه از شاه توانستی این بنده در که ان چاره همی جست و دل پاک شد اگه
کاین بنده بود شاه پرستار دل و از خا	
در آوردن جناب عابین شقاوت پناه و تخویف ربیع بن تمیم انکروه	
افکنده بگردن کفن و اخت شمشیر پس گفت ربیع بن تمیم از پی تخمیر این عابین معروفی بود پیش من از دیو	و کرد بر و بره صفتان با جگر شیر کای قوم بر رسید ازین قسوف شیر کاندر صف پیکار عجب عاشق و جان
اوشیر شکاری بود ای کله سر جان	
هر اس انکروه از سر با انجم از خزانندان بزرگوار	
از هیبت شمشیرش از ان لشکر نامر با جاز مصیبت زده و بادل پرده عابین سپه گفت که ایا نبود مرد	نامد سو پیکار یکی مرد هم او مرد ان قوم سید دل را رخساره ز غم زده اختر شایند فراوان و منم فرد
از بهر چه مانید توی عرصه میدان	
تخمیر نوک عیسی که لشکر را بجز از سر سلا را علی	
پس گفت بلشکر سپه سعد بد اختر این است یل شاکری چاکر حیدر یکباره بتازید بر این شیر دلاور	کاوشیر مجاهد بود ای مره لشکر کاندر صف کین بوده ابا حیدر کاندر بر او یکنه ما عاجز مضطر
با خیم کهمسار چه لاید سگ که دان	

نصیب و عابدین هزار اسرار شاه چاکر سانه در عالم و محتجبه

<p>برهنه زنی و زنی که با او ایمن است ایمن است سلام الله علیه</p>	
<p>چون کار چنین دید خورشید و بزود است بسرود کمن عاشق جانبازم و سرست باتبع یلی کرد بسی را بر زمین نسبت</p>	<p>خوش خوش زهر و خود بهام در زود است عاشق نیم امر و زاکر پیر هفت هست تا کشته جانان شد و از قید جهان رست</p>
<p>در عین حیات و لو کشته جانان</p>	
<p>جناب عبد الله عبد الرحمن غفار بن سلام الله علیه</p>	
<p>میر هر شاهنشهرین حجت باری طوبی لکا اهلانین نصرت و یاری کردند بدرد و غم شه کبر و نزاری</p>	<p>فرمود بعد الله و رحمن غفاری بسرود و خود تند سر شیک از شهر جاری فرمود ملکشان هله زین محنت و خواری</p>
<p>کردید بقره ابدی حرم و شادان</p>	
<p>عرض کردی آن و نور کو احوال خوشتر از خدا حجت</p>	
<p>کردند بنو جاری خونابه ز رخسار ای و شنی چشم و دل احمد مختار بینم همی گزستم زمره اش سراسر</p>	<p>گفتند که ای میر عرب خسر و اختیار این کبر بجال تو بود از دل خونبار شاهنشاه ما را نبود یا سرمد کار</p>
<p>ای خاک جهان بر سر شاه پرستان</p>	
<p>دعای حجت خدا در حقان و نور کو اسرار الله علیه</p>	
<p>شه گفت بگوید بر این محنت و اندوه تا هست ابا چشم تو این محنت و اندوه نزد است که آید بس از این محنت و اندوه</p>	<p>کاغشته بخون جگر این محنت و اندوه نالید که دارد اثر این محنت و اندوه و ز کینه اش را در این محنت و اندوه</p>
<p>ایزد بشما باز دهد نصیر فراوان</p>	

مکتب
مکتب



<p>در روز نوزدهم از آن روز بزرگوار که در آن روز لعنت بر او شد</p>	
<p>پس آن روز ویل بود و دوشیر مجاهد گشتند بهر جلد که روی زمین معاند بر مرد ایشان میمند و میسر شاهد</p>	<p>در شاه پستی شده همراه و معاهد بر حال نشان هر دو سپه گشته مشاهد گور آمد از آن شیرکان دیده حاسد</p>
<p>بهر که همان گور بود حاسد کیهان</p>	
<p>بدین خبر رفیع شهنشاهان در رسیدن روز بزرگوار را امر نمود</p>	
<p>تا اینکه بان فیض حقیقی برسیدند شیرینی آن باده اقبال چشیدند از بار خدا مرده رحمت بشنیدند</p>	<p>سهر از سعادت بسر عرش کشیدند صهبای محبت را مردانه کشیدند طوبی لها از شرف و مرتبه که دیدند</p>
<p>اینست بلی مرتبه دیده کریان</p>	
<p>چنان غلامان تو را حضرت سید بنیادان غیر نام المشهور محبوب با حیدر علی</p>	
<p>سلطان فلک مصطبه را بود غلام بر جیس سعادت ملکی ماه تامی آمد بد رخبر و خوش اد پیامی</p>	<p>خوشید زخی ترکی مرغی حسامی محبوب قمر طلعت جمشید مقامی کار و زنجیر شاه شامیت امکا</p>
<p>کار و شاه جهان باشد و شاهنشاه</p>	
<p>و در اعجاز آنجا با حرمی حجت خدا صلوات الله و سلامه</p>	
<p>سازید ز احسان نیک خویش جلام در راه شه از گشته شدن نیست ملام دیو نیست بیزدان که درین فکر و خیال</p>	<p>عزیت که من عاشق پیغمبر الم بل از دل و جان طالب این رتبه عالم من شاه پرستم ملک ملک جلام</p>
<p>بیند جلام همه در عرصه میدان</p>	

تهدید



وآذاشتن حجت خدا ازین چهار و سبب است سید سجاد صلوات الله علیه

فرمود شاهنشاهی که که در صفا شکن اکون که روی غرمان اندر صفا از شیوه بدر دمه بن ترک قهتین	با کون فریانی و بانیزه قارن از سید سجاد طلب نصت از من یکاره برآمد زحرم زاری و شیون
---	--

و نیز ما چه براید بجز از ناله و افغان

ازین در حضرت سید سجاد صلوات الله علیه بخوابد و بجا نمود

فرمود و سراجت حق سید سجاد ابدال صفت در شاهنشاهی و تاد وز آتش بیداد در دخال تو بر باد	کامرونی توی بنده ازاده انراد صد پاره شود بیکرت از خنجر پوکاد خرد ای جزا دست تو بردامن مباد
--	--

کامرونی نصرت ما بر نرود و دامن

بمیدان رفتن جز خواندن این خدا سلام الله علیه

پیر عازم میدار شد شادان و جز خوی با ضیغم بکتا چکند که فراوان فرمود عیان سازید از ضیغم بیایان	کای قوم منم و ز رضا ضیغم غرمان پیر حجت حق سید سجاد بیاران فانگرم اسروی غر رستم دستان
--	--

خستود شوم ار که بر تاه و دستان

در روز نوروز از سر بالشکر تقوا اثر علیهم السلام

ان چاکر از راه وان بنده انراد با عون خداوندی با فر خدا داد باطننه نونم با هیبت کشواد	چو شمشیر این بر نرود بر لشکر بیداد غرق آمد چون بیژن در راهن پوکاد سرگرم شهادت شده با جان دل شاد
--	---

کش رحمت یزدان هم بر دل ویر جان



<p>اکامه و نرسو سعد لشکر از حرکت ز منرا بختنا</p>	
<p>گفتا پرس سعد کدای قوم برانید کاوشیر عربیت و شهاب و بهمانید کردار تهمت را افسانه خوانید</p>	<p>یکاره بگوئید مگر چاره توانید بیکار غصه نفرمایا بیچاره مدانید باقربان خون دل از دیده چکانید</p>
<p>کاین ترک دلاور بود از کشور ایران</p>	
<p>بخاک افتاد و دیده سهاک سیدنا انجمن اسلام علیها</p>	
<p>از جمله اولی حمله کرکان ولی خوار از صاحب غیبت طلبم کورینا چار افتاد و فدا گشت بشاهنشاهی</p>	<p>خستند ز هر سو تن آن شیر تن او قدا کاین شیر فریاد است و سپهر زوبه آمد بیکر کشته اوستید ابراس</p>
<p>اهل ابتهیدی که رسد خدمت سلطان</p>	
<p>چنان بریدین زیاد شعشائی سلام الله علیه</p>	
<p>از نخته شعشای بریدین زیاد است باز کیووت و بقره نیک قباد است از یک بیکش امر منی باز قناره است</p>	<p>کز شاه پرستی بچش قریب زیاد است کاز هشت کان تیر کراژ است کشاده ظهورت ما آفت هر دیونوار است</p>
<p>کا و حافظ قرآن بود و ناصر قرآن</p>	
<p>بیدار رفتن و جز خواندن بخدا ابو عمر نهشلی سلام الله علیه</p>	
<p>فرخنده ابو عمر و یل نهشلی از شاه بر قلب مخالف زده با خواطر اکاه در راه خدا تاخت بدان زمره گمراه</p>	<p>خصت طلبید از شرف بوسه درگاه او نیز برش آیت النص من الله میگفت بلند است مرا تبه و جاه</p>
<p>در خدمت پیغمبر در بر رضه رضوی</p>	

شهادت ۱۱۸

شهادت ۱۱۹

مغناطیس الابدان مع علم قوت جاذبه

بمیدارفتن و جهانمردن جناب زارابن جهماسلام اعلیه

سر و کرد پیر زادن ز یادین مهاجر	زی آن سپید کافر و آن لشکر فاجر
در شاه پرستی ملک باطن و ظاهر	از فرشته باطنی سلطان مظاهر
کرد پید بران سنگدلان غالب قاهر	در جمله بود کفتی هر وین تن قادر

یاد در صف پیکار بود رستم درستان

بمیدارفتن و شهادت یافتن جناب سیف بن ابیاحاد اسلام اعلیه

سر کرد بکرکان بولای اسد الله	سیف بن ابیاحاد با خاطر آگاه
با حشمت یزدانی و با فرشته شاه	این شیر زبان تاخت بران فرقه راه
کز فرشته هارت بودش منزلت بجاه	واند و خند بر مرتبت از خدمت درگاه

در خدمت شاه است بلو مرتبه و شان

بمیدارفتن و زرموردن جناب محمد بن مقداد اسلام اعلیه

بستوده محمد که بود زاده مقداد	در شاه پرستی بودش فرخنده داد
باز خصمت آن پادشاه کشور ایجاد	بر لشکر بیداد نزد و دارایی داد
در جمله دلچیدر گزاران و شاد	در دشت و غافلطف خدا یا ویر آباد

کا و ناهمرد نیست بود یا ویر ایمان

بمیدارفتن و زرموردن جناب مالک بن عبدالمطلب اسلام اعلیه

پس مالک عبد الله باز خصمت ناورد	و کرد چو شیران قوی دل بهم آورد
مردانه همی گفت که ای زمره نامورد	ای لشکر بیچاره ای افرقه بیدورد
کز جان شما آتش دوزخ نشود سرد	ای کله گرکان فروز این اسد فرود

و نیکین کند از خون شاعر صدمیدان

تصحیح

۱۱۲۱

تصحیح

تصحیح



جناب سعد غلام امیر مؤمنین سیوات اللہ علیہ

عاشق تو شد و در ریافت ز حق فیض شهادت	هم سعد غلام شد مرد آن سعادت
نقد سر جان داد با خلاص ارادت	در عاشقی آن خواجده با فر وسعادت
نوشید همی شیر ز پستان عبادت	دم نزد بتو لای شراز روز ولادت

۱۳۳۴
شعبان

کش رحمت یزدان هم بر مادر و پستان

بیدار رفتن و زرم نمودن جناب ابو القاسم طائی سلام

بس بیکردشمن که ز سر ریافت جدائی	از تیغ ابو القاسم آن پردل طائی
محرم قلوب از مدحت این فاورس طائی	کز نصرت حق بود و را فر خدائی
از قال احبائی فی تحت لوائی	بریند که فرموده حقش مدح سرائی

۱۳۳۵
شعبان

وا فرشته در بار پدشاه رایت یزدان

بیدار رفتن و چیز خواندن جناب خوارق بن عروه سلام

چو شیر شریان تاخت بدان زمره بیدکار	حارث پسر عروه پس از زخصت پیکار
کای طایفه ناهق و دیوان حق از او	عزیز و زب ناطقه بکشد بکفتار
غافل ز عقاب غضب حیدر کردار	آماده خشم و سخط خالق جبار

۱۳۳۶
شعبان

ای عار مسلمانان و ای تنگ مسلمان

زیر کردن جناب بن معقل اصبحی سلام

ان از همگان اعلم و ان از همه اعقل	فرخنده تران بد در جهان زاده معقل
با حکم امام سیم و عدت اول	انزاده بیل اصبحی ان ثانی معقل
بر شاه پرستان بدی ساخت مدلل	بر قلب کورانان نزد ان پیل تن بیل

۱۳۳۷
شعبان

آیات شجاعت را با حجت و پرهان

۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰

جنابین مسهر صید و جناب قیس بن ربیع سلام الله علیهما	
خود شاه پرست آمده از بچی که هر	قیس از که مسهر صید او می یافت
در وقعه لشکر چه بود قاصع لشکر	در عرصه محشر که بود شافع محشر
با بخت جوان سرور در اراوس کند	خود پیر غلامی است و را خضر بهمیر
قیس بن ربیع است و راهش و هشان	
در روز نوروز جناب مسعود بن سعد حداد کوفی سلام الله	
فرخ پسر سعدیل کوفی حداد	مسعود که اسعد بود شراختر میلاد
آمد بران پادشاه کشور ایجاد	چون قافیه باذن شان فرخ داد
زان قوم دغا هفت فزون گشت ز هفتا	برشوی ورق از هنر نوزد و کشواد
که کوی بدستان سخن از ستم دستان	
جنابان نور جناب صاحب نصرانی سلام الله علیه	
از صاحب نصرانی بنیوش حکایت	چون حجت حق خواب ویرا کرد روایت
بیدار شد و دید بسی معجز و آیت	جان داد همی در قدم شاه ولایت
خود هادی ریز گشت از ان بحر همتا	در حشمت جاهش هلاک این نکته کفایت
کز رتبه قرین گشت بروج الله دوران	
جناب مسلمان بن عقیل و در و سپرانش سلام الله علیهما	
مسلم پسر پاک عقیل از شهر لولاک	زی کوفه سفر کرد آباد و سپر پاک
در هر نرم عد و بود بسی جابک و چالاک	بس جله همی کرد چو شیران غضبناک
بر ان سپه کافر و ان لشکر بی پاک	کز فریق ان فیض ازل ساخته امراک
ان پیر مسلمانان و ان میر مسلمان	



جناب عبداللہ بن مسعود بن عقیل سلام اللہ علیہما

فرمود بعد از آنکه مسلم شہ برحق کردی بچنان باید بر جد هله ملحق خون تو بحق جوید از این فرقنا حق	چون پور حقیقت تو را تیر محقق پیشانی پر نور تو چونماه شود شوق مختار خدائی که بود حاکم مطلق
---	---

شہید ۱۳۵

خود قاتل ما را نرسد سال بی پایان

جناب محمد بن مسلم بن عقیل سلام اللہ علیہما

سزا پس از رحلت شاهنشیر مد خورشید ظفر بود چه اجداد مؤید دریافت شہادت ز پی فیض مؤید	بن مسلم غازی ماه بستوده محمد چون مسلم و فرخنده عقیلش پدر وجد بودش پی هر زخم عیان عیش مجدد
---	---

شہید ۱۳۶

کاوست محبت شد از یاد پنهان

زر ز نور جناب جعفر بن عقیل سلام اللہ علیہما

فرزند عقیل انیل باطن ظن جعفر فرحق و با مسلم فرخنده برادر در مدحت سلطان نبی قدس ولی فرزند	کز ماه رخصت عرصه پیکار منور والا جزوی خواند بگردار غضنفر وافکنده ده و پنج تن اهرمن کافر
--	---

شہید ۱۳۷

ان فریبانی و ان محرم مسلمان

شہادت یافتن این جناب بضر بشیرین شوط یا عروۃ ابن عبداللہ علیہما اللعنة

کز کین پیر شوط بشیر همدانی ای شیعه تو کونول از هدیه فشانای زان نست و قایان ز در سحت کمانی	یا زاده عبداللہ ان عروۃ جانی کویم چه جفا کرد بان مسلم ثانی نوکشت بر شیعه غم مسلم وهانی
---	--

شہید ۱۳۷

شہید ۱۳۸

هین طرف غمی کان نشو کهنه بد و نیک

<p>جهانمورد جناب علی بن ابی طالب</p>	
<p>فرزند عقیل قرشی عبد الرحمن بها قدم اسان در عرصه میدان در حضرت جانان چه بود مرتبه جانان</p>	<p>مخصت طلبید از کرم حجتی یزدان بارخصت قران ز پخت قران کز هر قدمی عاشق جاده دانسا</p>
<p>یا خدمت جان باید یا خدمت جانان</p>	
<p>بمیدان رفتن و جز خواندن آن بزرگوار سلام علیها</p>	
<p>کز دولت حق صاحب سار نهانم از دوده هاشم شرف فخر جهانم و نر خدمت درگاه بود رتبه شام</p>	<p>فرمود که ای قوم بدانید عیانم من پور عقیل بشناسید مکاتم من چاکر درگاه شهنشاه زمانم</p>
<p>کز قرب شهنشاه بود مرتبه و شان</p>	
<p>در زخمی و شهادت یافتن آن بزرگوار سلام علیها</p>	
<p>در خون هفده تن از انفرقه اشراق عثمان شریجه کنی گشت و مرزاد خون بار درین غصه کمر اینست تراگان</p>	<p>این گفت و زدنش ز دم تیغ شربار کز ضربت کاری پسر خالد بدکار کاغشته بخون شد نشانی بدید خوب با</p>
<p>کار دل پر خون چه بود ناله و افغان</p>	
<p>در جلالت قد جناب موسی بن عقیل سلام الله علیه</p>	
<p>اندرد و جهان دشمن او خوا و از نیک برهان الوهیت خلاق جلیل امت فرخنده خطایش موسی تا عقیلست</p>	<p>شاهی که مراد بره توفیق دلیست مرات جمال حق و سلطان جمیست فرزند ابوالقاسم و از نسل خلیست</p>
<p>ای کامده در مرتبه بران موسی عمرات</p>	

توجه

توجه



در قدر و منزلت جناب احمد بن محمد ^{علیه السلام}	
شاهی که بود و شنی دیده احمد	فرمود بفرزاده منصور مؤید
احمد پسر ارشد فرزند محمد	یکتا کهر هاشمی از قلم سرمد
ای کامده از قرب حقتان ^{تشیخ} بچید	فر از لحاظی و اقبال مؤید
اقبال مؤید چه بود خد سلطان	
جناب عبد الله اکبر ^{علیه السلام} عبد الله اصغر ^{علیه السلام} عقیل ^{علیه السلام}	
فرزند عقیل امده عبد الله اکبر	در راه خدا گشته چو عبد الله اصغر
کان هر دو و هابون نسب ^{والا} کوهر	یکتا کوهر بچ عقیلند و برادر
بارخصت داور نیز چه نصرت دارد	بر کله کرکان زده چو نشیر دلاور
دو شیر شریان لیکن در جوشن خفتان	
بمیک زفتن جناب محمد بن سعید ^{علیه السلام} بن عقیل ^{علیه السلام} امده	
سرباخته در بار شاهنشهر ^{سید}	فرزند سعید بن عقیل است محمد
در یاری حق پور سعید امده ^{سید}	و کرد بدان طایفه با تیغ مهتد
سزاده براه شه و کردیده بجزرد	بگذشته و مرا فرقا مباحات ز فرد
رکنی شده از چاکرک موجد ارکان	
در زمره نور ^{علیه السلام} جناب جعفر بن محمد بن عقیل ^{علیه السلام} امده	
دل داده بامداد جگر گوشه احمد	جعفر پسر ارشد فرزند محمد
بستوده هر عقل و عقیلت ^{چند}	میراث شجاعت بود شوا ز عم احمد
زان فرقه بسو بر ابد رک ^{خاک} محمد	تا کشت فدای سر شاهنشهر ^{سید}
فریان شهیدی که بود قابل قربان	

شهید

شهید

شهید

شهید

شهید

نبوغ عابدی که ایامد خلد در علم جبار حضرت امام جعفر صادق

انوار

<p>بیت شهادت سیدنا علی بن عقیل سلام الله علیه</p>	
<p>انرا که در آن کشتی در خون قتل امت رزق هر را آنکه پدر و وار کفایت اند روی کشته علی بن عقیل است</p>	<p>شاه شهید عاشق یزدان جلیل است در کار د و عالم ز خداوند و کیست کردون شرف را همه بی شبیه بدلیست</p>
<p>کش مهر فلک بر توی از چهر درخشان</p>	
<p>از جهات خواستن چنانچه محمد بن عبد الله جعفر سلام الله علیه</p>	
<p>بستوده محمد خلف جعفر طیار زرد بوسه بخاک قدم خسر اخبار امروز بجز کشته شدن نیست مرا کار</p>	<p>از گوهر عبد الله ان بجز اسرار کای حال جهانند و مرا از خالق دادار فردا من خوشنودی پیغمبر مختار</p>
<p>خوشنودی او نیست اگر طاعت بیجا</p>	
<p>در هر نمودن و شهادت یافتن ان بزرگوار سلام الله علیه</p>	
<p>این گفت و پس از خصمت بر کند دل از خالقون عرب زینب غمیده پیش پیش اغشت بخون ره تن از از فرقه در کش</p>	<p>بزرگ بصف لشکر نامرد بد اندیش بیر کند دل از میوه دل با جگر ریش تا کشت فدا در نظر پادشاه خویش</p>
<p>یزدان دیت انرا که فدا کشت یزدان</p>	
<p>بیت از فتن چنانچه عوین عبد الله جعفر سلام الله علیه</p>	
<p>پس عون برادرش پی نصرت داور غرمان شد و بنیست ابرو پشت تک کافی است هلا این شرف تا صفت محشر</p>	<p>برخواست پس از خصمت یزدان تو گفتا نسب از شیر خدا دارم و جعفر در پیش سپه آمد و فرمود باشکر</p>
<p>کای امت ناخوانده و ای معشر نادان</p>	

ای کاشک

ای کاشک

ای کاشک

<p>دختر خوانند بیتنا سلام الله علیه میدان دروس</p>	
<p>کرمی نیشناسید منم زاده جعفر فرزنده غضنفر چه بود شیل غضنفر از پسر حسین حسش پاک برادر</p>	<p>بیت اسد الله مرا امده مادرس دلبنده بی فاطمه را امده دختر والا کهر عصمت در یای پیمبر</p>
<p>کز چشم تو ش ما حاصلی قلزم و عیان</p>	
<p>دختر خوانند بیتنا سلام الله علیه بالشکر شقاوت شکر</p>	
<p>ان میر هنر پیشه وان شیر ظفر مند و کرد بان فرقه و باقر خداوند پس پیکر ناپاک که بر یکد کوا فکند</p>	<p>کز کرده او شیر خدا امده خورسند مردانه بیفکند تن اهر منی چند کشتادوده و پنج ز دیوان تو مند</p>
<p>ان عون خداوند و سپرخت سلیمان</p>	
<p>بدن در بیتنا سلام الله علیه</p>	
<p>ناکه پسر زانیر و زاده زانی یکبار نخران کرد و سرا باغ جوانی کاخر طیران کرد ازین کلشن فانی</p>	<p>عبد الله بن بطه شوم هدانی شد نام وی از بار خدا جعفر فانی چون جد کرای بر و بال نهانی</p>
<p>از بام فلک شد بسو و ضه رضوان</p>	
<p>بیتنا سلام الله علیه</p>	
<p>با اذن مهین گوهر در یای پیمبر چون دید که کشتند شهیدان و میراد فرمود منم اینک ای قوم بد اختر</p>	<p>ان گوهر والانسب از بضعه جید نزد تیر غضنبنک صفت بر صفا لشکر در قام عبید الله عبد الله جعفر</p>
<p>نام او خواهر سپر حجت یزدان</p>	

سهمید



<p>روز نوروز و شهادت یاقینان بزرگوار سلام الله علیهم</p>	
<p>این گفت و همی تاخت بدان فرقه نامرد افکن بر بهر جمله بسی مرد هم آورد کوخله کرکان فرون ایز اسد خود</p>	<p>بنمود بسی مردی در عرصه منا و مرد بعد از د و برادر ز جهان آمده دل چون آن دو برادر بدی چا بختا کرد</p>
<p>ای جان تن ماهرم برخی ایشان</p>	
<p>بنیاد زفتن و زینور حجتا عبید الله بن حسن الاکبر سلام الله</p>	
<p>پور حسن ان حجت حق منظر د اور کز شاه پرستی مژ خورشیدش چاکر چو شیرشایان بر نزد بر لشکر کافر</p>	<p>عبدا لله غازی بوغاثانی حیدر باحکم اما می که بود حکم بهیر بد دید زهم میمنه و میسر بکسر</p>
<p>وز کشته او پشته فرو نشد بیدایان</p>	
<p>جناب عبدالجبار و مالک بن انس و غیره از ان سلام الله علیهم</p>	
<p>پس ابن ابی رجانه از وارث حیدر با بنده شهزاده حسن سبط بهیر رخصت طلبید ند که عبدا لله اکبر</p>	<p>با پورانس پیل فکن شیر دلاور فیرزان کش تیره رخ و روشن کوه تنهان بود خیل عد و را بر ابرو</p>
<p>دارند تن و جان بدام ناولک پزان</p>	
<p>دجر خواندن و زیم نمودن بزرگوار سلام الله علیهم</p>	
<p>یکسو اسد ابن ابی رجانه از پی یکسمت دگر پورانس پیرنگوی یکسمت بغیر زوی فیر و زان از پی</p>	<p>در قلب عد و رخنه می کرد پیانی کرد اسب امید از سپه ظلم می پی باز مزینه قد علم الرشد من النعی</p>
<p>هی تیغ بکا فرزند و هی بود رجنوان</p>	

شهادت

شهادت
شهادت
شهادت



در فرمود جناب خیرین جناب سیف سلاطین علیهم السلام

ازاده غلام حسن ان خسرو ابدال	در تاخته با فیر و زان با حشمت و اجلال
با مویک فیر و زوی با کوب اقبال	بکشود سو باغ جنان شاد پروبال
شد پیش حق منج فرخنده بدنبال	وان بنده ازاد نکوفرت نکو قال

شهادت

کردید جو فیر و زان ازاده دوران

کشتن بزیر کوا را جمعی کثیر از لشکر شقا و اثر علیهم السلام

هر کس که بان چار و چار آمد در چنک	با شعله کشیدش سقراند در بن خود
کردید همی آنکه برایشان شدش اهنک	در باه ضعیفی بکف شیر قوی چنک
ازی نرود رنگ بر شیر بفرینک	با ناخن و با چنک کند خنک که در سنک

در عرصه سیمغ مگر چیست بچولان

شهادت یافتن جناب امیر المومنین از وی و سید ابی جعفر و غیره علیهم السلام

بر سعد و غانجری شامی غدار	با لشکری افزون بمر بود مدد کار
شهرزاده و همراهان را رفت بر پیکار	شد کشته و پیچیده شدش خیل چو طیار
شد بسته و چاره بر آن قوم از آن چاه	تا آن سه معین کشتند از آن کونست

شهرزاده بر شه شد و گفتا انا ظن ان

چند فریغ و شهادت سیدنا جناب عبداللہ اکبر علیہ السلام

فرمود با و خسرو لب تشنه مخور خم	سیراب کند جام نیا کام تو ایندم
خوشنود شد و سود سر اندر قدم	اهنک و غاکر ز نو اختصارم
بنمود و ان شو سقر جمع دگر هم	تا ساخت فرون زینت فرسوس و مقدم

بشناخت بر جند و بدر خرم و شادان



بدین شرفیعت شهادت رسید جناب ابوبکر بن حسن صلوات الله علیه	
فرزنده ابوبکر که شیل حسن آمد	تحمین خدایش هر بر جان تن آمد
با حسن ارادت بر فخر ز من آمد	وز شاه پرستیش در آن درید آمد
در مصر بلا یوسف کلکون کفن آمد	سرد و نگو نام بوجه حسن آمد
شد از صف عدوان هر جا تا صف غلامان	
در چشمت بنور کوار جناب احمد بن حسن صلوات الله علیه	
فرزند حسن معدن احسان بود احمد	روح ملک و پیکر انسان بود احمد
بویوخ شهادت مرتابان بود احمد	از باغ حسن سرخرامان بود احمد
از کوه احمد کهر جان بود احمد	رهبر چو پدیده در یزدان بود احمد
بهرت ز پسرد و نظر حجت یزدان	
شهادت یافتن جناب عبدالله بن حسن الاصفهانی صلوات الله علیه	
عبدالله اصفهانی حجت یزدان	شاهنشاه بویوخ حسن ان عالم احسان
ان کشته زهرستم از جیل و عدالت	از خیمه برون آمد و کرد بیدان
هستی ابد خواست ز هستی به امکان	جان داد و آن در شاهنشاه عطا
ان راهبر خضر بر جنته جوان	
از چهما خواستن جناب حسن بن حسن صلوات الله علیه	
با حسن عقیدت حریف حسن از شاه	درخواست همی اذن پسر از بوسه درگاه
پیش آمد و او بخت بد را شاهنشاه	کای مظهر الاهی ای مظهر الله
ارجو که بحکم تو شوم کشته درین راه	کافر اگر در این راه بود خاطر آگاه
دانند که همی سپهرم جانب یزدان	

ایده این

ایده این

ایده این

ایده این



بمیدارفتن جناب زید و عمر و پسر حضرت امام حسن صلوات الله علیهم

بوسید چو وی دامن سلطان ز موی	زید بن حسن یاری عمر بن حسن را
در ملک تو مالک شد جان سرو عین را	کامی شاه که ایوم نری کوس لمن را
ویرانه پیدیم کنون خانه تن را	بی حکم تو تن در ندهد روح بدنا را

۱۰۹۲
سهیید

۱۰۹۳
سهیید

دانسته که صد کبچ بود در دل ویران

مکالمه حضرت خدایا جناب قاسم بن حسن صلوات الله علیهم

جانسون خطابی و غم انگیز جوانی	فرمود بقاسم شرب تشنه خطابی
بر کف بنه از خون دل دیده خصلت	کامی پور برادر که عیان تشنه ای
حقا که تو خود پیر و فرموده بای	کایام عروسی بود و فکر صوابی

۱۰۹۴
سهیید

یعنی حسن انشاء بحق حجت یزدان

عقد نکوح حضرت خدایا ز خرد در آفرین صلوات الله علیهم

پس شمس ایوان تو بر ماه فرازید	خیزید و بی شمس قمر جمله بسازید
وز خدمت شاه بوملک العرش بنازید	کوس لمن الملک پیای بنوازید
سرایه دل در ره دلداری بسازید	در دشت هول حق فرس عشق بتازید

تاجان بفشایندی خدمت جانان

بجمله رفتن ایجناب مکالمه با حضرت زین کبری صلوات الله علیها

وز قسمت مقسود لقا سم وی شاد	بذشت عرفس از کرم شر بود اماماد
گفتا که عینودین ازین اورمت یاد	بیر دید میانم طلب از لشکر بیاد
زرد چال کفن بر تن شهزاده ازاد	یا راجه نسان باشد کاین شهر بجایاد

کاین طرفه نشایست که خاب بر سر بیما



در احوال نمود حضرت قاسم با عروس بزرگوار سلام الله علیها	
در روز و نیز جزا تا فتره از روی تو باشم	در شام لغت شیفته از مو تو باشم
من زنده انقاس تو و خوی تو باشم	من بنده خدام سرگوی تو باشم
اکنون که روم سوختن سو تو باشم	فخر و شرفم باد که من شوی تو باشم
ایشاه زنان دختر شاهنشهر مردان	
بیدار فتنه زین نمود حضرت قاسم سلام الله علیه	
این گفت و پس از رخصت شاهنشهر	در تاخت غضبناک بدان زمره ناهق
با چار و سپر غرقه بخون ساخته از برق	بس دیو بان آهنان ساخته ملحق
کز زاده سعد از دی کافر مطلق	پیشانی شتر زاده چو ماده منشق
وزیر پای در آمد قدان سرخرامان	
فریاد بر آوردن اینجناب که با عیاه از کین و شتافتن حجت خدایا بیاری	
با ناله تد اگر که ای عثم کرامی	ای خیل ملک را بدت فخر خلا می
در پای مل از ستم کوفی و شامی	کافر و خت چو آتش غضب قهر امامی
زرد تیغ و پرا کند سپه را بهتای	آمد بگرد اما دو بشه زاده قومی
گفتا بخدا نیست بر عثم تو اسان	
کلار حجت خدا یعز و الله علیک ان تدعونا لا یحییک و یحییک ولا یعینک	
کامرا بیده خوانی و امداد نیاید	یا اید و نرا امدادش کاری نکشاید
وزر امدنش بهر تو سودی ننماید	ارچو که ترا قاتل تا سال نیاید
خضم تو سو رحمت یزدان نکراید	احباب تو را حق در فردوس کشاید
ای جننت حبت تو بیز از رضه رضوان	



در رحمت جناب بکر بن امیر المؤمنین صلوات الله بلامتنا

فرخنده ابو بکر که فرزند علی بود	چون شیر خدا پیشتر او شیر دلی بود
ایکینه اسرار خفی بود و جلی بود	زانصار ولی الله و از فضل ولی بود
راضی بقضای حق و حکم ازلی بود	بل شاه پرستیدنش از برتری بود

سید

با خبر دین عهد چنین باید و پیک

بمیدارفتن جناب عمران بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه

شیل اسد الله که شبیه پدر آمد	ان لیت عبوس اسد مکفهر آمد
میر جلوی چهره و قامت عمر آمد	چون شیر دلاور ز یکینکاه در آمد
وان شیر لبهای پدر از پدر آمد	زانسانکه بر وجه صفتان جمله در آمد

سید

گفتی که بود شیر خدا در صف میدان

در جز خواندن و رسم نمودن انجناب سلام الله علیه

فرمود که ای لشکر از فتح و ظفر دور	ای بینظران کامده از اهل نظر دور
وی بیهنران کامده از اهل هنر دور	دارید تن و جانرا از بیم و خطر دور
ز فهار همی باشید از نزد عمر دور	کز ضربت تیغش ز بدنها شده دور

بد بخت سر کامده سر مایه عصیان

بمیدارفتن جناب عثمان بن امیر المؤمنین صلوات الله علیه

شاهی که بود کوه در بای محمد	فرمود بعثمان که هر بچه حیدر
کای کوه بحر نجفای پالک برادر	کز بحر و کایت چو تو آید هر کوهر
اند در صف کین با کوه حیدر صفدر	بترتاب ایاتغ بدین قوم بد اختر

خوشید بلند اختر ای از مشرق عمران



شاه عباس

شاه عباس

شاه عباس

<p>بمیدارفتن جناب عوبن امیر مؤمنین صلوات الله علیه</p>	
<p>رخصت طلبید از کرم و رحمت شاه کاندر کف عشق هنرمند پناهی زانسانکه بیانش نتوان کرد گاهی</p>	<p>عون بن علی زپی امداد الهی در شاه پرستی چهره از عون الهی دارای ظفر مند بود برمه و ماهی</p>
<p>ناسفته همی خوشتر این گوهر پنهان</p>	
<p>شهادت یافتن جناب جعفر بن امیر مؤمنین صلوات الله علیه</p>	
<p>خرام دلاور سپید رصف در کایات شجاعت بود شایسته زجید تعظیم کن از جان و بگو حضرت جعفر</p>	<p>جان داده براه شه دین زاده جید ان ضیغم شیر افکن وان شبل غضنفر کر نام همی پر سوی ازین شیر دلاور</p>
<p>الله ز چنین شیری در پیشه امکان</p>	
<p>در چشمت ز کوه بر جناب عبداللہ بن علی صلوات الله علیه</p>	
<p>فرزند علی پادشاه عرش سر پر است با بخت جوان در کف سایه پر است در قافیه این شیران عذر پذیر است</p>	<p>عبدالله غازی که ظفر مند و هر پیر است شهادت ازاده بمیشل و نظیر است شیریت ظفر طنطنه و نراده شیر است</p>
<p>کی قافیه اندیشد مستغرق جانان</p>	
<p>بمیدارفتن و جز خوانند بخدا سلام الله علیه</p>	
<p>و کرد بدان کافر کان بهر هدایت چشم دل جان بسته ازین معجز است بیرون شده یزدانرا از ظل حایت</p>	<p>با رخصت حق آن پسر شاه و ولایت فرمود که ای غرقه در بای غوایت محروم همی حق را از لطف عنایت</p>
<p>واندر کف هر من و حامی شیطان</p>	



سید ۱۳۱۲

اشاره بانچه ابواب
و فرائض و احكام
ميدخلت

و پير
معنی ياد
خاله

در حشمت خبايا رهبرين امير المؤمنين صلو الله عليه	
نام پسر شير خدا از در تعظيم تأمش چو پدر قبايله هر کشور و اقليم شهنزاده با فر و تواننده ديهيم	دبرا که بود کعبه مقصود براهم شبل اسد الله بود اين ضيق دشخيم با حکم امامی که بود معنی حرم
وزر باطن او شرح دهد ظاهر قرآن	
بمیدارفتن انجمن اسلامه علیه مکالمه نمودن بالشکر لفظا	
و کرد بدن زمره بی قبايله بهر باب پيچیده سگافری از صحبت اصحاب ای و بهنگان گفت منم مسوقه غاب	و برانکه کز کعبه و برهزن بحراب پویان بره دیوزیان کار و قدح آب کز صولت من زهره کفارشو آب
اهلا که منم اب رخ کعبه ایمان	
در خواندن انجمن اسلامه علیه در میدان زمره	
زنها که بگذارد ای لشکر بپیر بینید هم آید که منم زاده حیدر دو حجت یزدانرا فرخنده برادر	پیش پسر شير خدا رو بهی از سر واندر صفا کین با صفت چدر صفا این حجت یزدانرا والا عمر با فر
طوبی که بلند است در مرتبه شان	
در هر کرد انجمن اسلامه علیه بانکه و شقاوت پرور	
پس بر صفت شير خدا آن خلف شير چون شیر که در تاندر بر کله نخچير فرمود که ای پسران در ره ادبیر	ز دست ید الله بر قبضه شمشير در تاخت بدان و بهنگان با شکر کس را فرود ضربت شمشير من از وير
و اکنون بره کعبه قرب آمده قرآن	



بمیدارفتن جناب محمد بن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم

ایمان

بستوده محمد پسر شاه ولایت میبود شه دین را در ظل عنایت مردان مکر بیت با مداد و حمایت	کز حشمت جواهر کنده این بند وایت افراخت پو شاه پرستی هر رایت میگفت من خدمت سلطان ولایت
---	---

جز طاعت نزدان چه بود خد سلطان

خطاب حضرت خدای عزوجل علیه صلوات الله و آلامه

ایمان

سلطان فلک مصطفی فرمود بعباس زنده ابد از مشاک تو خضر آمد الیاس امشب بطلب مهلت ازین نوقه نسنا	کز تسلید اللیس زاده هر ماس در غز زرع عمر خسان تیغ تو چون داس وز راه وفادار با طرف حرم پاس
---	---

تار از همی گویم با خالق سبحان

که بمیدارفته با این مرقع نشان تمام حجت نمای

سقای یتیمانی و سردار علم دار ای از دل شمشیر تو خون در دل کفار دستی که جدا کرد از کینه اش ار	در لشکر حق اری باید چون سوار اینک اگر دست دهد اب بد است ار عباس وفاداری عباس وفادار
---	---

ای برده بمیدان وفا عهد بیایان

بمیدارفتن آن بزرگوار با بر حجت خدا صلوات الله و آلامه

با حکم امای که مبین است بیاسین از هشت برادر چو تهمی دید بر زمین افکند بر ابرو چو بر ابرو کان چین	و کرد بکفار علم دار شه دین بنشست برین برین چه خواستن کین چون کوب ناقب ز پی رجم شیاطین
--	---

خود تیر شهابست که از زنده شیطان

منور شد عرصه میدان از جمال مبارک انجمنش لا اله الا الله	
شیر او شکر نام او و خرغام و لاورد	دارنده فرخ علم لشکر داور کا و حنزه اول بود و ثانی حیدر در روده هاشم لقبش ماه منور
کردید منور ز رخس عرصه میدان	
اگر فرمود پیاپی حجت خدا را بان فرقه کراه علیهم السلام	
فرمود الا ای پسر سعد بد اختر تا چند بر اداری ای ملحد کافر ای در خور چشم و سخط خالق اکبر	لب تشنه بود عتبت فرزند پیمبر این ظلم و ستم بود لی و حجت داور وی دیو عز ازیل پرستای سگ ابتر
کز طینت شیطانی در بیعت شیطان	
کراه دهید تا بدایز و مرده و این سرور ایشا و آذار	
فرمود شه ای قوم هم ز می بین و هم ز انکار بد اختر این مملکت شوم با تیر قضا جوشن پوکاد بود موم	با تدهله جعدانرا و برانه این بوم و برانند دنیا و دنی مسکن هر بوم ریزند پی ظالم خون من مظلوم
من زاده پیغمبر او زاده سفیان	
جوا فاضوا شرفی جوشن و نفرین و عتبا انحصار الی الخ	
فرمود پس این نکتد و نشنید جوابی جز شمر که پیش آمد و بنویس خطابه گفتا سخن از بیعت بیزن ز صواب	نشنید جواب از طلب جرعه ای کز گفتن از نیست مرا طاقت و تاب بشنید از انشیر غضبنا لعتابی
کامد چوسک از گفت نشایسته شیک	